اسلام و آینده روسیه در گفت و گو با الکسی مالاشنکو

اولگا بروشلینسکایا

در سال های اخیر پروفسور آلکسی مالاشنکو مشغول مطالعه مناسبات دینی و قومی در روسیه بود. اسلام در مطالعات وی جایگاه خاصی دارد. اخیرا کتاب پروفسور، تحت عنوان «رستاخیز اسلامی در روسیه معاصر»، از زیر چاپ درآمد که نویسنده در آن، زندگی جمعیت مسلمان روسیه را به تصویر کشیده، درباره شخصیت های فعال و مسایل مبرم زندگی مسلمانان کشور، به ارائه دیدگاههای خود می پردازد. در این قسمت، به پرسش و پاسخ های خبرنگار و آلکسی مالاشنکو می پردازیم.

در این ایام «مساله سیاسی » برای جامعه مطرح می شود. عده ای اسلام را به عنوان خطر برای تمامیت روسیه تلقی می کنند، در حالی که دیگران دورنمای رستاخیز دولت روسیه را به آن وابسته می دانند. به عقیده شما، نقش اسلام در روسیه معاصر چگونه است؟

رستاخیز مذهبی روسیه، روندی است که اهمیت آن، هنوز تا آخر ارزیابی نشده است. سرکوبی دین و تاکید ایدئولوژیکی بر نابودی سریع آن، عواملی هستند که جامعه ما را با فاجعه روبرو ساخت; زیرا سنت تاریخی و فرهنگی ما دچار شکاف شده، موازین رفتاری و ارزش های اخلاقی جامعه در حال فروپاشی بودند.

جامعه ای که ریشه های خود را نمی داند، حتما باید در چارچوب حرکت واحد انترناسیونالیسم کارگری یا در جریان روند بی نام و نشان «تمدن سراسری بشری »، حل شود. این روند رستاخیز دینی از نظر زمانی، با دوران باصطلاح «دگرگون سازی » و با بازسازی جامعه روسی مصادف شد. دین، از جمله اسلام، از این بازسازی پشتیبانی نموده، به آن قداست بخشید. صرف نظر از اینکه حکومت رسمی چه شود و انتخابات چطور برگزار شود، رستاخیز دینی ادامه خواهد یافت. نقش دین، بویژه اسلام، در روندهای دنیوی افزایش خواهد یافت. به همین دلیل نیروهای مختلف سیاسی تلاش خواهند کرد از اسلام به نفع خود استفاده کنند. ولی اصل کار، نه افزایش نقش اسلام در مبارزه سیاسی، بلکه رشد نقش آن در افکار عمومی و شخصی که قابل سنجش علمی نیست و نیز بازگشت به کلیشه های ذهنی، سنن قدیمی و موازین رفتار و زندگی مردم که قبلا از دست رفته بودند، است.

ظاهرا، اکثریت عظیم انسان ها با اصل و نسب اسلامی، دین اسلام را انتخاب کرده اند. باید گفت که در محیط اسلامی، روند بازگشت به دین، زودتر از محیطی که ریشه های مسیحی ارتدوکس دارد، جریان می یابد. این امر قابل درک است: اسلام دینی جوانتر، پویاتر و مناسبتر برای تطبیق خود با شرایط متغیر است. به علاوه، در روسیه، اسلام، دین اقلیت جمعیت است و به همین دلیل، اسلام وسیله بقای وجود این اقلیت و حفظ سنن آن می شود. من معتقدم که اکثریت مسلمانان، زودتر از مسیحیان ارتدوکس، دینداران واقعی خواهند شد. این هم جالب توجه است که رستاخیز اسلام، به عامل رشد دینداری در محیط ارتدوکس تبدیل شده است، بخصوص در جایی که جمعیت ارتدوکس با جمعیت مسلمان تماس مسقیم دارد. ما شاهد این پدیده در شمال قفقاز هستیم که سنن ارتدوکس، بخصوص در میان قزاق ها، به سرعت احیا می شوند. در کرانه رود ولگا نیز روس ها می بینند که تناسب مساجد و کلیساها برابر 51 بر 1 شده است و می خواهند تعداد کلیساهای خود را افزایش دهند. من در آن مناطق بارها شنیده ام که روس ها می گویند: «مگر ما از آنها بدتر هستیم؟ »آیا این رویارویی یا مسابقه دین ارتدوکس و اسلام است؟ آیا در تاریخ کشورمان چنین اتفاقی افتاده است؟

نباید به تاریخ با چشم امروزی نگاه کرد. در قرن های شانزدهم، هفدهم و هجدهم، جهان در شرایط ژئوپلتیکی زمان خاص خود قرار داشت. دولتی که سرزمین یا ملت جدید را به تصرف خود در می آورد، همیشه تلاش می کرد یک ایدئولوژی واحد برقرار کند. دین ارتدوکس، دین حاکم بود که طبیعتا اسلام را سرکوب می کرد. در تاریخ، پدیده اسلام ستیزی دینی وجود داشت. در تاریخ تاتارها، نام لوکا کانا شویچ ثبت شد که مساجد اسلامی را ویران می کرد، ولی این حرکت ها عمدتا از مقامات کلیسایی سرچشمه می گرفت، نه از مقامات دولتی. مقامات رسمی، بعضا نسبت به روابط بین دین ارتدوکس و اسلام بی تفاوت بودند، ولی گاهی اوقات که این مناسبات بر سر راه سیاست دولتی قرار می گرفتند و خطر مشکلات جدی را به وجود می آوردند، مداخله می کردند. مداخله مقامات رسمی، هم خردمندانه بود و هم احمقانه. درست است که کسی به اسلام عشق نمی ورزید، ولی چنین عشقی لازم نبود. در هر حال، عقل سلیم همیشه حضور داشت و در طول تاریخ روسیه برخورد با اسلام و ملت های مسلمان را تعیین می کرد. همزیستی طولانی ملت های ارتدوکس و مسلمان در کشورمان، یک کیفیت جدید زندگی را ایجاد می کند.

آیا این همزیستی طولانی به پایان خود می رسد؟ اکنون در باره جدایی، حق حاکمیت و رهایی از «یوغ روسی » زیاد صحبت می کنند. اوضاع کنونی را به سال های اول حکومت شوروی تشبیه می کنند که گویا ملت ها و اقوام گوناگون در شرایط ویرانی اقتصاد، دوباره به مبارزه در راه آزادی و استقلال خود پرداخته اند. در آن زمان و اینک، نیروهای گریز از مرکز وجود داشتند. شما در کتاب خود در باره طرح ایجاد «ایالات ولگا و اورال » در سال 1918 نوشتید این دولت باید بر مبنای قومی و دینی ایجاد شود. این طرح عملی نشد، ولی اگر طراحان آن موفق شده بودند، چه می شد؟ اگر به گذشته خود نگاه نکنیم، آینده را نخواهیم شناخت. من در باره استقلال طلبی امروزی این سؤال را می کنم؟

حتی اگر دولتی به نام «ایالات ولگا و اورال » برای مدت معینی به حیات خود ادامه داده بود، این دولت قدرت حیات نداشت. این ایالات که از هر طرف با سرزمین روسیه احاطه شده است، سرانجام قسمتی از روسیه می شد. البته، اگر روسیه به طور کامل متلاشی شده بود و دولت های مستقلی در خاور دور سیبری و اورال تشکیل شده بودند، دولت تاتاری هم می توانست وجود داشته باشد. ولی در شرایط فروپاشی عمومی، چه کسی و چطور می توانست زنده بماند؟

اگر این وضعیت را تصور کنیم که استان های مسلمان نشین روسیه جدا شدند و دور از «یوغ مسکو» که برخی از رهبران ملی گرا مبارزه با آن دعوت می کنند، زندگی مستقل خود را شروع کردند، آیا آنها می توانند مستقل زندگی کنند؟ آیا همسایگان دیگر این امکان را به آنها خواهند داد؟

همه مسلمانان شوروی سابق را می توان به طور مشروط به سه دسته تقسیم کرد: آسیای میانه (که احتمالا برای همیشه از روسیه جدا شده است)، شمال قفقاز و کرانه رود ولگا. در کرانه ولگا همه چیز مخلوط شده و با زندگی روسی، ارتباط محکم برقرار کرده است. در واقع، زندگی کرانه ولگا، زندگی خود روسیه است. برای ایجاد دولت جدید در این منطقه، شرایط جدید مصنوعی لازم است: باید همه جا افراط اسلامی تبلیغ کرد و قدرت مرکزی را تضعیف نمود، باید اقتصاد را نابود کرد ویک سری شرایط کم احتمال دیگر را فراهم کرد که خوشبختانه فعلا وجود ندارد.

ولی شمال قفقاز، مساله دیگری است. این یک منطقه میانی است که در آن اصولا تکرار راه آسیای میانه ممکن است. ولی در این منطقه، ویژگی های زیادی وجود دارد. آسیای میانه از ساختارهای شبه دولتی برخوردار بود: آنجا شورای وزیران واقعی بود و نه کمیته های منطقه ای حزب، کمیته های مرکزی حزب کمونیست جمهوری های آسیای میانه همه امور آنها را اداره می کردند. ولی هیچ یک از جمهوری های شمال قفقاز، از تجربه نظام دولتی خود برخوردار نیست، ولو اینکه اقوام این منطقه، در عرصه فرهنگ اصلی خود و به خاطر پایبندی به شریعت و عادت، از روسیه دورترند تا اقوام کرانه رود ولگا. بنابراین هیچ یک از آنها به سوی استقلال حرکت نخواهند کرد. البته، غیر از چچن که می تواند دولت مستقل خود را داشته باشد، دست کم به این دلیل که این جمهوری، تک قومی است، ولی آنها با بن بست روبرو خواهند شد، نمی توانند جدا شوند و جایی بروند. همچنین نمی توانند وابستگی خود را به روسیه به رسمیت بشناسند.

یک نظریه وجود دارد که مطابق آن، تمام شمال قفقاز و بخشی از ماورای قفقاز، یک منطقه مناقشه است که از یک مرکز سازماندهی شده است. من معتقدم که این جمع مناقشات است، ولی همه مناقشات با هم ارتباط دارند; آنها همدیگر را خاموش می کنند و همدیگر را تحریک می کنند، جنگ نخواهد بود. اگر جنگ رخ دهد، این جنگ موجب خودکشی ملت ها خواهد شد.

در سال 1918، میر سعید سلطان گالیف درباره مبارزه ملت های مسلمان روسیه در راه ایجاد دولت خود گفت که شور و شوق ملی گرایانه می تواند «موجب رویارویی خونین بین دموکراسی مسلمان و روسی » شود. آیا ما در روسیه با همین مساله مواجه شدیم؟

در خصوص دموکراسی نمی توان قاطعانه چیزی گفت. ولی مسلم است که سیاست کرملین، روابط با مناطق مسلمان نشین روسیه را شدت بخشید و سرانجام به صورت جنگ در چچن درآمد. این امر روحیات رادیکال مسلمانان روسی را برانگیخته، نزدیک بود اندیشه همبستگی اسلامی را که در بطن اذهان مسلمانان خفته بود، بیدار کند.

ولی بیشتر مسلمانان، از جمله در شمال قفقاز، طرفدار جدایی چچن از روسیه نیستند. روحانیون مسلمان در این زمینه با روحانیون ارتدوکس هم عقیده هستند. آیا می توان نتیجه گرفت که هر دو طرف اسلامی و ارتدوکس یکسان به وجود روسیه نیرومند، باثبات و تجزیه ناپذیر علاقه دارند؟

البته، فرض کنیم روسیه به عنوان دولت واحد و نیرومند از بین رفت; آنگاه «مسلمانان اروپایی » ما تحت فشار شدید جریان ها و گروههای دیگر اسلامی که با اسلام ملی ما تفاوت زیادی دارند، قرار خواهند گرفت. اکنون جوانانی به تاتارستان باز می گردند که در کشورهای اسلامی تحصیل کرده اند. آنها ائمه محلی را قبول ندارند، می خواهند ساختارهای دینی را ویران کنند و خواهان تشدید مقررات دینی می شوند.

همه به حفظ شیوه زندگی خود که روسیه اصولا هیچ وقت به آن دست درازی نکرده و نمی کند، مایل هستند. همه و از جمله شمال قفقاز، به وجود دولت نیرومند و سالم علاقه مندند. تکرار می کنم، چچن استثنای این قاعده را تشکیل می دهد. در همه اماکن سکونت مسلمانان، تمایل به تنظیم زندگی و قطع روند فروپاشی، رویارویی و ویرانی مشاهده می شود.

با این وجود، برخی از انسان های روشنفکر هم می گویند که اسلام بزرگترین خطر برای روسیه است.

من دلیل قابل توجهی برای این ادعا نمی بینم. چند سال است که تناسب جمعیتی بین مسلمانان و غیر مسلمانان در روسیه ثابت است. خطر اسلامی به خاطر عوامل دیگر نیز مطرح نمی شود. وضعیت جمعیت اسلامی خود روسیه و کشورهای همسایه، دلیلی برای این نتیجه گیری فراهم نمی کند.

فقدان کامل وحدت اسلامی را فراموش نکنید. اما اسلامی شدن زندگی در مناطق سکونت متراکم مسلمانان، یک پدیده عادی برای اقلیت های ملی و مذهبی است.

مگر وهابیون در شمال قفقاز خطرناک نیستند؟

آنها نخواهند توانست نقش کمابیش قابل توجهی ایفا کنند. اما مناقشات همیشه در اماکن سکونت اقلیت های مختلف مذهبی وجود داشته است. به نقشه جهان از این زاویه دید نگاه کنید: در فیلیپین جنگ بی پایان جریان دارد; هند صحنه مناقشات مستمر هندوها با مسلمانان است. در سودان، مسلمانان، مسیحیان را تحت فشار شدیدی قرار داده اند. در لبنان موقعیت مذهبی بسیار پیچیده ای فراهم شده است. در گذشته نه چندان دور در مصر، قبطی های مسیحی را کشته و از پنجره ها به زمین می انداختند. البته، می توان همه این مناقشات را با کمترین خسارات و ضایعات خاموش کرد. مکانیزمی لازم است که مناسبات بین جمعیت های مختلف مذهبی را تنظیم کند.

مگر دین، علت مناقشات است؟

البته دین علت مناقشات نیست. هیچ مناقشه ای ابتدا حالت مذهبی نداشت. عوامل مناقشات، اقتصادی و اجتماعی هستند. ولی همین که مکانیزم رویارویی دینی راه می افتد، این رویارویی خودکفا می شود. عامل دینی و مناقشه همدیگر را تحت تاثیر قرار می دهند.

حیدر جمال، ایدئولوگ جنبش رستاخیز اسلامی و فوزیه بایراموا، رهبر جنبش رادیکال سیاسی تاتارستان، ولی عده زیادی این عقیده را دارند. معلوم است که این افراد به اسلام ایمان قوی دارند. در اینجا حس بی سابقه مسلمانان روسیه که آنها به جهان اسلام تعلق دارند، نقش خود را ایفا می کند. آنها درک می کنند که احیای اسلام در روسیه، امرخصوصی و ملی آنها نیست، بلکه با تمام امت جهانی اسلامی ارتباط دارد.

در روسیه خود اسلام چه خواهد شد؟

در کشورهای مسلمان خاور میانه و در کشورمان، بویژه در تاتارستان، در اوایل قرن جاری، روند اصلاح طلبی جریان داشت که باید اسلام را با شرایط معاصر اروپایی تطبیق کند. به دلایل معینی، این روند در کشورمان قطع شده بود، ولی اکنون دوباره به نقطه مبدا خود باز می گردد. همین مساله در خاورمیانه زمانی مطرح شده بود که غرب با فرهنگ و فن آوری های خود، به آنجا راه یافت. در کشورمان هم باید «اصلاح طلبی نو» در جهت نوسازی اسلام، شیوه زندگی و ایجاد ایدئولوژی معاصر اسلامی شروع شود. این ایدئولوژی احتمالا با مناسبات بازاری و گفت و گو با ارزش های «عموم بشر»، ارتباط خواهد داشت. همزمان، سنت گرایی اسلامی احیا می شود. هرچندکه سنت گرایی اسلامی در سراسر جهان عکس تکامل دین بود، در کشورمان حیات مذهبی به برکت سنت گرایی احیا می شود.

البته روند سیاسی شدن اسلام توسعه بیشتری خواهد یافت. از سوی دیگر، پیوستن مسلمانان به سیاست بزرگ به دلیلی دشوارتر خواهد شد که تمام جمعیت بزرگ و یکپارچه اسلامی که توسط حکومت شوروی تشکیل شده بود، اکنون به قسمت های قومی تقسیم شده است که در داخل این قسمت های مجزا نیز وحدت و یکپارچگی داخلی مشاهده نمی شود.

مطبوعات، اغلب اصولگرایی، اسلام گرایی و افراط را یکی می شمارند، ولی دانشمندان و دیپلمات های ما، با قاطعیت تمام این مفاهیم را از هم جدا کرده اند. این موضوع، یک گفت و گوی طولانی است، ولی مایلم فقط بگویم که اصولگرایی تلاش می کند ارزش های اولیه اسلامی را که در زمان پیامبری محمد (ص) تعیین شده بودند، احیا کند. سیاستمداران اسلامی می گویند:

«همانا اصولگرایی، ضامن مصونیت جمعیت روسی در سرزمین هایی که از اکثریت مسلمان برخوردارند، می باشد; زیرا اصولگرایی حمایت از حیثیت و شرافت مردم را می طلبد».

اسلام گرایی تبلور سیاسی اصولگرایی است. این امر با فعالیت احزاب سیاسی ارتباط دارد. در روسیه اسلام گرایی بدون مشکلات خاصی به وجود آمد. احزاب و جنبش های سیاسی اسلامی (اتحادیه مسلمانان روسیه، جنبش «نور» و یک سری احزای منطقه ای) رسما به ثبت رسیده اند. افرادی که در این احزاب فعالیت می کنند، عمدتا عاقل، هوشمند، روشنفکر و بسیار دور از سیمای شبه نظامی هستند.

ما تنها جهات اساسی گفت و گو در باره اسلام در روسیه را مشخص کردیم. امیدواریم که این بحث ادامه یابد.

منبع: سفارت ج . ا.ا - مسکو، به نقل از مجله «علم و مذهب »، شماره 7، 1998.